



## بیعت از منظر فقه تطبیقی

پدیدآورنده (ها) : آصفی، محمد مهدی

فلسفه و کلام :: نشریه کیهان اندیشه :: مهر و آبان ۱۳۷۴ - شماره ۶۲

صفحات : از ۷۴ تا ۹۶

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/26423>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۲/۱۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- بررسی قاعده نفی سبیل و بعضی از نمودهای آن در فقه و حقوق
- روایات طینت و اختیار انسان
- نظریه بسیج منابع و انقلاب اسلامی ایران
- ماهیت شرط ضمن عقد و ارتباط آن با صحت و فساد عقد از منظر فقهای معاصر
- روش شناسی فقه سیاسی اهل سنت
- اصل علیت و تعبیر کپنهاگی مکانیک کوانتومی
- مقدمه مبانی حساب
- پیدایش و تطور کتابهای فقه القرآن
- علیت در فلسفه اسلامی و نظر مخالفان آن
- نقد و بررسی نتایج فلسفی تئوری کوانتوم
- بررسی الزامات بین المللی در مواجهه با قاعده نفی سبیل و تأثیر آن در بقاء نظام از منظر قرآن و فقه امامیه
- وحدت و تعدد در ولایت سیاسی

## عناوین مشابه

- بررسی تطبیقی شرط فاسخ از منظر فقه امامیه، حقوق ایران و مصر
- نگاهی تطبیقی به نظریه ولایت فقیه از منظر شیعه و فقه شافعی
- مقایسه تطبیقی ماهیت و ارکان قذف از منظر فقه امامیه و قانون مجازات دو کشور ایران و مصر
- تحلیل تطبیقی قاعده «قبح عقاب بلا بیان» و اصل «جهل به قانون رافع مسئولیت نیست» از منظر فقه و حقوق امامیه
- مطالعه تطبیقی استفاده صلح آمیز از انرژی هسته‌ای از منظر فقه امامیه و حقوق ایران و حقوق بین‌الملل
- مطالعه تطبیقی اهدای جنین از منظر فقه و حقوق پزشکی
- بررسی تطبیقی حرمت نکاح با محارم رضاعی از منظر فقه امامیه و قانون احوال شخصیه مصر
- مطالعه تطبیقی شبیه سازی انسان از منظر فقه شیعه و اهل سنت
- امکان‌سنجی اثبات جرم با سوگند از منظر فقه امامی و حنفی با رویکردی تطبیقی به حقوق ایران و افغانستان
- بررسی تطبیقی نقش مولفه های جغرافیایی در ارتکاب جرایم اقتصادی از منظر حقوق ایران و فقه امامیه و اسناد بین المللی

■ مقدمه:

یکی از بهترین وسائل و راههای عملی تقریب بین مسلمانان، کشف و استخراج ساحت‌های فقهی مشترک بین مذاهب فقهی اسلامی است، زیرا پژوهش‌های فقهی در ماهیت خود، با حیات عملی مسلمانان و معاش و معاد و رفتار و مراسم مذهبی و عبادی آنان مرتبط است و اثبات وحدت نظر و دیدگاه‌های مشترک شرعی در این قلمروها تقریب میان صفوف امت واحد اسلامی را بیش از پیش مستحکم و عمیق خواهد کرد.

فقه سیاسی از آماده‌ترین و پربارترین ساحتها در این زمینه است و در این میان مسأله بیعت از مهمترین محورهای بحث و بلکه محور اصلی در مباحث فقه سیاسی است؛ چرا که بیعت، همان شیوه شرعی است که ملت بوسیله آن سرنوشت سیاسی خود را تعیین می‌کند و زمامدار دلخواه خود را برمی‌گزیند. از طرف دیگر این مسأله با موضوع حاکمیت در دولت اسلامی و حیات سیاسی مسلمین ارتباط دارد.

جستجوی مشترکات فقهی در این مسأله حساس، در جهت برنامه‌ریزی برای وحدت سیاسی فراگیر بین مسلمین تأثیر زیادی دارد.

در بررسی‌های تطبیقی فقهی در موضوع بیعت، در شاخه‌های مهم آن، اختلاف زیادی بین مذاهب

«بیعت»  
از منظر  
فقه تطبیقی

محمد مهدی اصفی

همچنین وقتی انسان در مقابل بهشت، جان و مال خود را برای خدا فروخت، دیگر حق ندارد که تردیدی به خود راه دهد و یا از این معامله رجوع کند برای انسانی که جان و مالش را برای خدا فروخته، شایسته نیست که برای آنچه به خداوند متعال فروخته است، دلتنگ شود.

بنابراین بیعت، بیان‌کننده تخلیه و تجرید کامل از جان و مال و به معنای حالت تسلیم کامل در برابر خداوند است و این در حقیقت، همان تعهد کامل به اطاعت است که بیعت متضمن آن است.

### ■ سه نوع بیعت در سیره رسول الله (ص)

در سیره پیامبر (ص) به چند نوع بیعت برمی‌خوریم که با اولین بیعت عقبه آغاز و به بیعت غدیر ختم می‌شود. با مراجعه و مطالعه دقیق می‌توانیم سه نوع بیعت را چنین برشماریم.

۱- بیعت دعوت

۲- بیعت جهاد

۳- بیعت امارت و ولایت

همه این بیعت‌ها به معنای اطاعت و تعهد به فرمانبرداری از خدا و پیامبر است، ولی هر یک ماهیتی متمایز از دیگری دارد. بیعت دعوت به معنای تعهد به پاسداری از دعوت و پایداری در مقابل تهاجمها و مبارزه طلبی‌های جاهلیت است.

بیعت جهاد، تعهد به اطاعت از امر نظامی و تحمل تلخی‌ها و مشکلات نبرد است و بیعت امارت به معنای تعهد به قبول امارت و ولایت و اعتراف به حق اطاعت برای حاکم است.

در ذیل هر یک از این سه نوع بیعت را شرح می‌دهیم:

۱- بیعت دعوت

بیعت دعوت در سیره نبوی، اولین بیعت عقبه (گردنه‌ای نزدیک منی در مکه) است در ذیل، متن

اسلامی نمی‌یابیم در این بررسی تلاش خواهیم کرد که مواضع مشترک و مورد اتفاق میان مسلمانان در این موضوعات آشکار کنیم: بیعت و مشروعیت و نفوذ آن، شیوه انعقاد بیعت از نظر کمی و کیفی، شرایط آن، حرمت نقض آن، بیعت و مشروعیت حاکمیت ناشی از آن، وجوب تعهد و التزام به این حاکمیت، حرمت برپایی محورهای دیگر برای حاکمیت در مقابل آن.

امید است که این بررسی تطبیقی فقهی در تقرب بین امت پیامبر [ص] که بهترین امتهای امت وسط است، مؤثر واقع شود.

### ■ ریشه‌های لغوی

شناخت ریشه‌های لغوی واژه «بیعت» در فهم معنای آن بسیار مفید است. ابن منظور در «لسان العرب» در ماده بیعت می‌گوید: «بیعت همان دست زدن (صفقه) برای ایجاد بیع یا برای میابعت و اطاعت است»<sup>(۱)</sup> در گذشته بین عرب چنین مرسوم بوده که هنگام فروختن چیزی دست به دست همدیگر می‌زدند و این عمل نشان‌دهنده لزوم معامله بوده است اسلام از این عادت معروف عربی، برای وجوب اطاعت در میثاق با امام استفاده کرده است.

### ■ معنای تحلیلی بیعت

بیعت در اسلام، متضمن معنایی بلند و عرفانی است؛ چرا که بیان‌کننده حالت تجرد کامل انسان مؤمن و بریدن او از جان و مال برای خداوند است. (ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة)<sup>(۲)</sup> این تجرد کامل و گذشتن از جان و مال، همان خرید و فروشی است که آیه شریفه بدان اشاره دارد؛ زیرا وقتی انسان چیزی را در مقابل عوضی فروخت، کاملاً و برای همیشه از آن جدا شده است و پس از وجوب بیع، حق ندارد در مورد چیز فروخته شده به مشتری رجوع کند

و یا عذاب می کند.» (۳)

این دوازده نفر به مدینه باز گشتند و پیامبر «مصعب بن عمیر» را با آنان فرستاد تا به آنها قرآن را تعلیم کند.

آنچه بنام «بیعة النساء» در سخنان عبادة بن صامت آمد، همان نحوه بیعتی است که قرآن کریم در آیه ذیل برای زنان ذکر کرده است:

«یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتابعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین بهتاتن یتفترینه بین یدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحیم.» (۴)

«ای پیامبر! چون زنان مؤمن آیند که با تو بیعت کنند که دیگر هرگز شرک به خدا نوزند و سرقت و زنا نکنند و اولاد خود را به قتل نرسانند و بر کس افترا و بهتان میان دست و پای خود نیندند (فرزند را به دروغ به غیر پدرش نسبت ندهند) و با تو در هیچ امر معروفی مخالفت نکنند با این شرایط با آنان بیعت کن و برای آنان از خداوند آموزش بطلب که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

## ۲- بیعت جنگ و جهاد

نوع دیگری از بیعت در سیره رسول الله (ص) است که اساس و قوام آن را تعهد به اطاعت در میدان جنگ و تحمل شداید و مشکلات نبرد تا سر حد مرگ تشکیل می دهد و دو آیه شریفه ذیل نیز به همین نوع از بیعت اشاره دارد.

«ان الذین یتابعونک انما یتابعون الله، ید الله فوق یدیهیم، فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیماً.» (۵)

«مومنانی که با تو [در حدیبیه] بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت کردند، دست خدا بالای دست آنها است؛ پس از آن هر کسی نقض بیعت کند به زیان

سیره ابن هشام را در این باره به اختصار نقل می کنیم: «ابن اسحاق می گوید: چون خداوند خواست دینش را اظهار کند و پیامبرش را گرامی دارد، پیامبر اسلام در یکی از ایام حج، با تنی چند از انصار ملاقات کرد و در نزدیک «عقبه» خطاب به گروهی از قبیلۀ خزرج گفت: آیا شما از دوستان و هم پیمانان یهود هستید؟ گفتند: بلی. فرمود: آیا نمی نشینید تا با شما سخن بگویم؟ پس با پیامبر نشستند و آن حضرت آنان را به خدا دعوت کرد و اسلام را به آنان عرضه داشت و آیاتی از قرآن تلاوت کرد.

پس از سخنان پیامبر، آنان بین خود گفتند: قسم به خدا این همان پیامبری است که یهودیان وعده آن را می دهند پس نباید آنان از ما سبقت بگیرند. آنان سرانجام دعوت پیامبر را پذیرفتند و ایمان آوردند و به پیامبر گفتند: میان ما آتش جنگ پیوسته فروزان بوده است، امید است که خداوند به سبب تو آن را فرو نشاند، ما اکنون به یثرب برمی گردیم و آیین تو را عرضه می داریم؛ هر گاه همگی بر پذیرفتن آن اتفاق نمودند، گرامی تر از شما کسی بر ما نیست.

آنان سپس به سرزمین خود باز گشتند و در سال بعد دوازده تن از انصار آهنگ حج کردند و در عقبه با پیامبر اسلام ملاقات نمودند و نظیر بیعت زنان با پیامبر (= بیعة النساء) با آن حضرت بیعت کردند و این به «اولین بیعت عقبه» معروف گردید.

عبادة بن صامت می گوید: من از جمله کسانی بودم که در اولین بیعت عقبه حاضر بودم. ما دوازده نفر بودیم و نظیر بیعت زنان، (= بیعة النساء) با رسول الله (ص) بیعت کردیم و این پیش از آن بود که مسلمانان مکلف به جنگ با کفار شوند. با رسول خدا پیمان بستیم که به خدا شرک نوزیم، دزدی و زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم، به یکدیگر تهمت نزنیم و کار زشت انجام ندهیم و در کارهای نیک نافرمانی نکنیم.

پیامبر خطاب به بیعت کنندگان گفت: اگر بر طبق پیمان عمل کنید، جایگاه شما بهشت است و اگر نافرمانی کردید سروکارتان با خداست؛ یا می بخشد

روز حدیبیه با پیامبر خدا بیعت کردیم که فرار نکنیم»<sup>(۱۰)</sup>

این بیعت همان بیعت جنگ و جهاد است.

### ● ۳- بیعت امارت و ولایت

این بیعت همان بیعت دوم عقبه است.

ابن اسحاق می گوید:

«کاروان حج مدینه که بالغ بر پانصد نفر بودند حرکت کرد. در میان کاروان هفتاد و سه تن مسلمان که دو تن از آنها زن بود وجود داشت. این دو زن نسیبه دختر کعب (ام عمار) و اسماء بنت عمر بن عدی (ام منیع) بودند و بقیه بی طرف یا متمایل به اسلام بودند. این گروه با پیامبر در مکه ملاقات کردند و برای انجام مراسم بیعت وقت خواستند. پیامبر فرمود: محل ملاقات «منی» است؛ هنگامی که در شب سیزدهم ذی الحجه، دیدگان مردم در خواب فرو می رود، در پایین عقبه به گفتگو بنشینیم. شب سیزدهم فرا رسید. رسول گرامی پیش از همه با عموی خود عباس در عقبه حاضر شدند. پاسی از شب گذشت، دیدگان مشرکان عرب در خواب فرو رفت. مسلمانان یکی پس از دیگری مخفیانه به سوی عقبه رو آوردند. عباس عموی پیامبر مهر خاموشی را شکست و در باره پیامبر چنین گفت:

ای خزر جیان! شما پشتیبانی خود را از آیین محمد اظهار کرده اید. بدانید که وی گرامیترین افراد قبیله خود است. تمام بنی هاشم - مؤمن و غیر مؤمن - دفاع از او را بر عهده دارند، ولی اکنون محمد جانب شمارا ترجیح داده و مایل است در میان شما باشد. اگر تصمیم دارید که بر پیمان خود ثابت باشید و او را از گزند دشمنان حفظ کنید، او می تواند در میان شما زندگی کند و اگر در لحظات سخت، قدرت دفاع از او را ندارید، هم اکنون دست از او بردارید و بگذارید او در میان عشیره خود با کمال عزت و مناعت و عظمت به سربرد.

در این هنگام «براء بن معرور» بلند شد و گفت: به خدا سوگند هرگز در دل ما غیر از آنچه بر زبان ما

خویش کرده است و هر که به عهدش با خدا وفا کند، خدا پاداش بزرگی عطا خواهد کرد.»

«لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم واثابهم فتحاً قریباً»<sup>(۶)</sup>

«خدا از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خوشنود گشت و از خلوص قلب آنها آگاه بود که وقار و اطمینان کامل برایشان نازل فرمود و به فتحی نزدیک پاداش داد.»

این بیعت، همان «بیعت رضوان» یا «بیعت شجره» است که خلاصه داستانش چنین است:

«پیامبر اسلام، اصحابش را برای انجام حج عمره فرا خواند و هزار و سیصد و شصت نفر همراه با هفتاد شتر راهی مکه شدند. پیامبر فرمود: من در این سفر سلاح حمل نخواهم کرد و فقط برای حج عمره می روم. پیامبر و همراهان در «ذوالحلیفه» احرام بستند و به حرکت ادامه دادند تا به نزدیک «حدیبیه» در نه مایلی مکه رسیدند. این خبر به اهل مکه رسید و آنان از این امر به وحشت افتادند و قبایل همدست خود را فراخواندند و دوستان جنگجو به فرماندهی «خالد بن ولید» یا «عکرمه بن ابی جهل» فراهم آمدند. پیامبر اسلام نیز آماده شد و فرمود: خداوند به من دستور داده که بیعت بگیرم. مردم هم با آن حضرت بیعت کردند که فرار نکنند و این که تا دم مرگ از اسلام و پیامبر خدا دفاع نمایند. اهل مکه چون چنین دیدند، ترسیدند و با رسول الله مصالحه کردند»<sup>(۷)</sup>.

«ابن اسحاق می گوید: مردم می گفتند که رسول الله (ص) از مردم بر مرگ بیعت گرفته است و جابر بن عبدالله می گفت: رسول الله (ص) بر مرگ بیعت نگرفت، ولی ما بیعت کردیم بر این که فرار نکنیم»<sup>(۸)</sup>

در مسند احمد آمده است: «به «سلمه بن اکوع» گفتیم: در روز حدیبیه بر چه چیز با رسول الله بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ بیعت کردیم»<sup>(۹)</sup>

احمد در مسند از جابر هم روایت می کند که: «در

همین نوع سوم است؛ با این تفاوت که بیعت غدیر به این جهت بود که از مردم برای اطاعت از علی (ع) به عنوان امام و ولی امر مسلمین بعد از پیامبر تعهد گرفته شود.

### ■ ارکان و شرایط بیعت

ارکان بیعت سه چیز است:

- ۱- بیعت کننده.
  - ۲- کسی که برای او بیعت گرفته می شود.
  - ۳- عهد و میثاق بر اطاعت در یکی از امور سه گانه: اطاعت در دعوت، جنگ و امامت و ولایت.
- اما مهمترین شرایط بیعت امور ذیل است:

#### ● ۱- استطاعت و توانایی

از «عبدالله بن عمر» روایت شده است که گفت: «ما با رسول خدا بر تسلیم و اطاعت بیعت می کردیم و می گفتیم: تا آنجا که استطاعت و قدرت داشته باشیم.» (۱۲)

#### ● بلوغ

«هرماس بن زیاد» روایت می کند که: «من در کودکی دستانم را به سوی پیامبر دراز کردم تا بیعت کنم، ولی آن حضرت با من مباحثت نکرد.» (۱۳)

#### ● ۳- اطاعت در غیر معصیت خداوند

«ابن عمر» می گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «بر مرد مسلمان، شنیدن و اطاعت کردن است، چه در اموری که دوست دارد و چه در اموری که کراهت دارد؛ مگر این که به معصیت خداوند امر شود که در این صورت نه شنیدن است و نه اطاعت کردن.» (۱۴)

«عبدالله بن مسعود» می گوید: رسول خدا فرمود: «بعد از من، امور شما را مردانی به عهده می گیرند که سنت را خاموش و بدعت را زنده می کنند و نماز را از وقتش به تأخیر می اندازند. بگویم: یا رسول الله! اگر آنان را درک کردم، چگونه عمل کنم؟ فرمود: ای پسر «ام عبد»! سؤال می کنی که چگونه عمل

جاری شود چیز دیگری نیست. ما جز صداقت و عمل به پیمان و جانبازی در راه پیامبر چیز دیگر در سر نداریم. سپس خزر جیان رو به پیامبر کردند و تقاضا نمودند که حضرتش سخنی بفرماید. رسول گرامی آیاتی چند خواند و تمایل آنها را به آیین اسلام تشدید نمود. سپس فرمود: با شما بیعت می کنم بر این که از من دفاع کنید همان طور که از فرزندان و اهل بیت خود دفاع می کنید. در این هنگام «براء» دوباره برخاست و گفت: ما فرزندان جنگ و مبارزه و تربیت یافتگان جبهه های نبردیم و این خصیصه میراث نیاکان ماست. در این اثنا که شور و شوق سراسر جمعیت را فرا گرفته بود، صدای خزر جیان که حاکی از اشتیاق فوق العاده آنان بود بلند شد. عباس در حالی که دست رسول خدا را در دست داشت گفت: جاسوسانی بر ما گمارده شده و لازم است آهسته سخن بگویید. در این هنگام «براء بن معرور» و «ابوالهیثم بن تیهان» و «اسعد بن زراره» از جای خود برخاستند و با پیامبر دست بیعت دادند و سپس تمام جمعیت به تدریج بیعت نمودند.

ابوالهیثم هنگام بیعت عرض کرد: یا رسول خدا! ما با یهودیان پیمان بسته ایم؛ اکنون ناچاریم تمام آنها را نادیده بگیریم. سزاوار نیست روزی از ما دست بردارید و به سوی قوم خود برگردید. پیامبر فرمود: من پیمان صلح شما را با هر کس که بسته اید محترم می شمارم. پس فرمود: دوازده نماینده از میان خود انتخاب کنید که در مشکلات نظر آنها برای شما حجت باشد؛ چنانکه موسی بن عمران، دوازده نفر نقیب از میان بنی اسرائیل برگزید. سپس نمایندگان انصار که نه تن از خزرج و سه تن از اوس بودند، به پیامبر معرفی شدند (۱۵).

چنانکه می بینیم این نوع دیگری از بیعت است که اساس آنرا اطاعت و تسلیم به امامت رسول الله (ص) و قبول ولایت و حاکمیت او تشکیل می دهد و این، با بیعت اول عقبه که بر محور دعوت و تعهد به تعالیم آن پدید آمده بود، کاملاً تفاوت دارد. بیعت غدیر هم از

که خداوند از انسان فقط در چارچوب میثاق فطری، خواستار اطاعت شده است و انسان متعهد است که از طریق همین میثاق فطری پنهان در عمق فطرتش که در هیچ حالی از او جدا نیست، از خدا و پیامبرش اطاعت کند:

«وإذاخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم  
وأشهدهم على أنفسهم الست بربكم؟ قالوا: بلى  
شهدنا ان تقولوا يوم القيامة انا كنا عن هذا  
غافلين»<sup>(۱۹)</sup>

«و به یاد آور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی، ما به خدایی تو گواهی می دهیم که دیگر در روز قیامت نگوئید ما از این واقعه غافل بودیم.»

این، عهده است بین انسان و پروردگار او که به ربوبیت او گواهی می دهد و متعهد می شود که از او اطاعت کند؛ میثاقی که در عمق فطرت هر انسانی نهفته است؛ مگر کسی که در فطرت او فساد و اختلالی پیش آمده باشد. بنابر این انسان به موجب میثاق خود، ملزم به اطاعت از خداوند است. اطاعت و الزام به دو صورت انجام می شود:

صورت اول از مقام بالاست؛ بدون اخذ موافقت و التزام طرف دیگر، همان طور که درباره اسرای جنگی، زندانیان بردگان و صغار غیر رشید انجام می شود. صورت دوم، الزامی است که ناشی از التزام و قبول طرف دیگر است؛ مانند تعهدسربازی که داوطلبانه به خدمت سربازی رفته است؛ زیرا او در عین داوطلب بودن، همه الزامات ویژه خدمت سربازی را هم پذیرفته است. پس این الزامات، ناشی از اراده و تمایل خود اوست، و فوق اراده او نیست.

خداوند این کرامت به انسان را بخشیده که از طریق اراده و به وسیله میثاقی که بین بنده و خدا برقرار است بر او حکومت می کند و این میثاقی فطری است که در عمق جان هر انسانی نهفته است.

به موجب همین میثاق فطری و آگاهانه، عبودیت و اطاعت تنها برای خداست و این همان تکریم و

بنی؟ از کسی که نافرمانی خدا می کند نباید اطاعت کرد»<sup>(۱۵)</sup>.

در «کنز العمال» از «احمد از انس» روایت شده است که پیامبر فرمود: «برای کسی که اطاعت از خدا می کند، اطاعتی نیست»<sup>(۱۶)</sup>.

### ■ ارزش تکریمی بیعت

بیعت به معنای میثاق و تعهد بر اطاعت از خداوند است. این میثاق با اراده و اختیار انسان انجام می شود؛ زیرا خداوند به انسان - خلاف بسیاری از موجودات دیگر - این افتخار را بخشیده است که از آئین و سنت او با اراده و آگاهی، پیروی کند.

خداوند می فرماید: «لا اكره فى الدين قد تبين الرشد من الغي»<sup>(۱۷)</sup> و این یکی از اصول مهمی است که بدون آن درک صحیح اسلام ممکن نیست. اسلام از مسلمین، اطاعت کورکورانه و ناآگاهانه و یا با اکراه نخواستار است؛ بلکه از آنان خواسته که از روی اقتناع، باور و اختیار، احکام خدا را بپذیرند. اقتناع و باور اساس اختیار و اختیار محصول اقتناع است. با توجه به نکات ذیل حقیقت مزبور بیشتر روشن می گردد:

۱- خداوند انسان را به جانشینی خود برگزیده است. (وإذا قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة).<sup>(۱۸)</sup> زیرا خداوند، هستی را به اجبار و بدون اراده، مقهور اراده، مشیت و سنت خود قرار داده است، اما به انسان - خلاف جمادات و نباتات و حیوانات - این امتیاز را بخشیده که با اراده و اختیار خود از اراده خداوند تبعیت نماید و احکام او را اجرا کند و این همان «اراده تشریحی» خداوند در زندگی انسان است؛ در مقابل «اراده تکوینی» او که در سایر موجودات جریان دارد.

همین امتیاز و تکریم الهی باعث شد که انسان شایستگی جانشینی پیدا کند و مجری اراده خداوند در زمین شود.

۲- مرحله دیگر از مراحل تکریم الهی برای انسان این است



تجلیلی است که در میثاق نهفته است.

۳- بیعت همچنین تکریمی است برای انسان که به وسیله آن اسلام از مسلمین می‌خواهد که در دعوت و جنگ و امارت و ولایت، سرنوشت خود را به دست خود و با اختیار خود تعیین نمایند. و این سه مسأله (دعوت، دولت و جنگ) مهم‌ترین امور سیاسی در زندگی انسان است. اسلام خواهان آن نیست که حیات سیاسی مسلمین بدون آگاهی و اختیار آنان تعیین شود. البته این بدان معنی نیست که اسلام اجازه دهد که از التزام در قبال دعوت، دولت یا جهاد شانه خالی کنند؛ چون مسلمان به اقتضای مسلمانی‌اش باید مستلزم باشد؛ ولی اسلام چنین برنامه‌ریزی می‌کند که این اطاعت، آگاهانه و بر اساس پیمان بین انسان مسلمان و خدا و پیامبر باشد؛ همان‌طور که پیش از این در مورد میثاق فطرت چنین شده است و بیعت، تأکید و تثبیت همان میثاق فطری است.

آنچه گفته شد خلاصه بحث درباره ارزش تکریمی بیعت است که نیاز به تأمل و پژوهش بیشتر دارد.

### ■ ارزش تشریحی بیعت

آیا بیعت - بعد از فرض ثبوت آن با دلایل خاص خود-، تأکید و تحکیم امامت و اطاعت است یا شرط صحت اطاعت از امام است (مانند شرط واجب) و یا شرط وجوب اطاعت و انعقاد امامت است (مانند شرط وجوب)؟

در این باره سه نظریه فقهی وجود دارد:

#### ● نظریه اول

جمعی از فقها معتقدند که بیعت تأکیدی بر التزام به ولایت و حاکمیت ولی امر و تحکیم اطاعت اوست، نه به معنای انشای ولایت (نظریه سوم) و نه به معنای شرط صحت طاعت (نظریه دوم).

طبق عقیده این دسته از فقها، ولایت ولی امر با ادله خاص خود اثبات می‌شود و اطاعت از ولی امر-

نه از حیث وجوب و نه از نظر صحت، بر انشای بیعت توقف ندارد. این گروه برای اثبات مدعای خود به بیعت اول و دوم عقبه و بیعت غدیر استدلال می‌کنند؛ چون ولایت رسول الله (ص) قبل از این بیعت ثابت بود و بیعت یا عدم بیعت مسلمین در مورد حق پیامبر امت (اطاعت از پیامبر در امور دعوت، جنگ و امارت) هیچ تغییری به وجود نمی‌آورد. و همچنین بنابر عقیده امامیه امارت بعد از پیامبر، برای علی ابن ابیطالب (ع) ثابت بود، نه این که بیعت مسلمین در روز غدیر، ولایت آن حضرت را ثابت کرده باشد؛ اگرچه پیامبر (ص) آنان را به این بیعت ملزم کرد، ولی این بیعت از نظر ارزش تشریحی جز این که آن ولایت و حق اطاعت را تأکید و تحکیم کند، معنای دیگری نداشت.

این سخن موجه، معقول و غیر قابل مناقشه است. من مناقشه آقای منتظری در باره این نظریه را در کتاب «ولایت فقیه» ایشان خواندم، ولی در باره نفی دلالت بیعت بر تأکید و تحکیم اطاعت و ولایت و اثبات معنای سوم ولایت که مورد قبول ایشان است، نتوانستم در این مناقصه نتیجه مطلوبی بدست آورم (۲۰) و بر این باورم آنجا که ولایت از راه نص خاص کتاب و سنت برای کسی ثابت شده باشد (مانند ولایت رسول الله (ص) و ولایت علی بن ابیطالب (ع) طبق عقیده امامیه، بیعت مفهومی جز تأکید و تحکیم ندارد، اما آنجا که ولایت با نص خاص ثابت نشده باشد مانند ولایت خلفا بعد از پیامبر اسلام)، طبق عقیده اهل سنت، ولایت فقها طبق نظریه امامیه در عصر غیبت، بیعت، انشای ولایت می‌کند و پیش از بیعت، ولایتی وجود ندارد. یعنی ولایت با بیعت پدید می‌آید. توضیح بیشتر در نظریه سوم خواهد آمد.

#### ● نظریه دوم

مطابق این نظریه بیعت، شرط صحت ولایت و از قبیل شرط واجب است؛ چنانکه رابطه وضو و نماز چنین است. به این معنی که اطاعت از امام بر مکلف

معنای «عموم نصب» نیست - چنانکه دسته‌ای از فقها اعتقاد دارند - چون عمومیت نصب، معنایی غیر معقول در ولایت عامه است؛ زیرا مستلزم این است که فقیه واحد بر فقهای دیگر ولایت داشته باشد و در عین حال خود او هم در ولایت دیگران (مولی علیه) باشد و این غیر معقول است.

همچنین نصب عام، مستلزم این است که شارع در نصب و تعیین، طریقه‌ای غیر از طریقه مورد عمل عقلا در این زمینه داشته باشد، چون عقلا در مسأله ولایت یکی از دو راه را در پیش می‌گیرند:

اول: تشخیص و تعیین یک فرد برای ولایت (طریقه تشخیصی و تعیینی).

دوم: تعیین صفات و ویژگی‌هایی که واجدان آنها شایستگی ولایت پیدا می‌کنند (طریقه تعیین صلاحیت (تأهیل)).

عقلا غیر از دوروش فوق، روش دیگری ندارند و بسیار بعید است که شارع طریقه دیگری غیر از این دو روش معمول بین مردم، برگزیند و چون دلایل ولایت فقیه بر «تشخیص» دلالت ندارد، پس باید گفت که بر «تأهیل» یعنی تعیین صفات و صلاحیتها دلالت دارد. اما نصب عام، روشی بیگانه و غیر مألوف در روش عقلا در این گونه موارد است.

از طرف دیگر عمومیت نصب، در حیات اجتماعی و سیاسی و امنیتی، باعث چنان هرج و مرجی می‌گردد که امکان ندارد شریعت هم آن را بپذیرد.

بدین ترتیب کلیه عمومات و اطلاقات ادله ولایت فقیه باید از قضیه «هر فقیهی حاکم است» به قضیه «هر حاکمی باید فقیه باشد» تبدیل شود و نه برعکس. در حقیقت، مفاد این روایات، اشتراط «فقاها» در ولی امر است و این تنها تفسیر معقولی است که می‌توان برای عمومات و اطلاقات ادله ولایت فقیه ارائه کرد.

### ● نکته دوم

وقتی که دریافتیم ادله ولایت فقیه نه به طور عموم و نه به طور خصوص، دلالت بر نصب در عصر غیبت

واجب است، چه با بیعت و چه بدون بیعت. این واجب جز با بیعت از عهده مکلف ساقط نمی‌شود و نیز اطاعت، جز با مسبوق بودن به بیعت صحت پیدا نمی‌کند؛ چنانکه بدون وضو و جوب نماز از عهده مکلف ساقط نمی‌شود؛ زیرا مکلف چه با طهارت باشد و چه بدون آن، نماز بر او واجب است، ولی در حالت دوم بر او واجب است که وضو بگیرد و سپس نماز را بجا آورد و در غیر این صورت نماز از ذمه او ساقط نشده است.

این نظریه در تفسیر رابطه بیعت با اطاعت، بسیار ضعیف و بی‌پایه است و لذا نیازی به تأمل بیشتر در آن نیست؛ چون در ادله بیعت موردی وجود ندارد که بر این معنی دلالت کند.

### ● نظریه سوم

این نظریه، رابطه بین بیعت و اطاعت را به رابطه موجود بین مقدمه و وجوب (نه وجود) تفسیر می‌کند که در این صورت، بیعت طریقه‌ای شرعی برای انشای ولایت است و با بیعت، بر رعیت، اطاعت واجب می‌گردد و امامت و حاکمیت برای ولی امر منعقد می‌شود و قبل از بیعت نه برای امام، ولایت وجود دارد و نه بر رعیت، اطاعتی واجب است.

از میان سه نظریه مذکور، من این را انتخاب می‌کنم. بعضی از فقهای معاصر نیز همین نظریه را برگزیده‌اند که توضیح آن را در طی سه نکته بیان می‌کنیم.

### ● نکته اول

دلایل ولایت فقیه از قبیل: «من کان منکم قدر روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانئنی قد جعلته علیکم حاکماً» و از قبیل توفیق شریف: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم» و از قبیل: «مجارى الامور والاحکام بآیدی العلماء» و سایر دلایل معروف بین فقها، هیچ کدام ناظر به ولایت هر فقیه به

ندارد و تنها بر تعیین صلاحیت برای ولایت دلالت دارد، پس شارع باید در نصب حاکم در عصر غیبت، به روش معمول عقلا عمل کرده باشد و امکان ندارد که موضوعی با این اهمیت را مسکوت گذاشته و شیوه تعیین حاکم را مشخص نکرده باشد.

بنابراین باید گفت که شارع، گزینش را به خود مردم در این عصر واگذار کرده است؛ یعنی مردم باید در چارچوب شرایط و ویژگی‌هایی که شارع برای آنها بیان کرده، حاکم خود را انتخاب نمایند و این همان معنای بیعت است که مورد بحث ماست.

### ● نکته سوم

بر اساس آنچه گفته شد، بیعت، ولایت شرعی حاکم را انشا می‌کند و ولایت نیز مقتضی اطاعت از جانب رعیت است؛ پس بیعت صرفاً تأکید بر ولایت ثابت‌ه حاکم و تحکیم اطاعت واجب بر رعیت در موارد نص عام نیست - چنانکه در موارد نص خاص چنین بوده است -، بلکه بیعت، شرط و مقدمه انعقاد امامت برای حاکم است و بدون آن برای هیچ کس امامت منعقد نمی‌گردد و طاعت هیچ کسی بر کسی واجب نمی‌شود.

رابطه بیعت با اطاعت و امامت مانند رابطه مقدمات و وجوب با وجوب است و مانند شرط استطاعت نسبت به حج و دخول وقت نسبت به واجبات موقت و به همین ترتیب بدون بیعت، امامت هم منعقد نمی‌گردد و اطاعت بر کسی واجب نمی‌شود. تنها این تفاوت هست که بیعت در حد خود نیز بعنوان مقدمه وجوب نصب امام و اقامه دولت اسلامی، دارای وجوب غیر است، یعنی خودبیعت نیز واجب است، چون ذی‌المقدمه آن واجب است.

بنابراین رابطه بین «بیعت» و «نصب امام» و «طاعت» به این شکل خواهد بود: بیعت، مقدمه وجودی «نصب امام» و مقدمه وجوبی «اطاعت از امام» است. چون نصب امام قطعاً واجب است و وجوب آن مقتضای وجوب بیعت از باب مقدمه است، پس بیعت

به عنوان مقدمه نصب امام، دارای وجوب غیر است و از طرف دیگر، «نصب» از شرایط «وجوب اطاعت» است و قبل از نصب، اطاعت واجب نیست و چون بیعت مقدمه وجودی نصب است، پس ضرورتاً مقدمه وجوبی اطاعت از امام و شرط وجوب اطاعت نیز هست.

البته نیاز به گفتن ندارد که بیعت تنها در چارچوب ملاکها و صفاتی که شارع آنها را در ادله ولایت فقیه مشخص کرده واجب است و قبلاً گفتیم که این ادله به معنای تعیین صلاحیت از قبیل فقاہت و عدالت و کفایت، شایستگی انصراف دارد.

از طرف دیگر چون به طور معمول، اتفاق عموم مردم بر انتخاب حاکم ممکن نیست، باید به جای «اتفاق عموم»، جایگزین معقولی پیدا کرد. این جایگزین باید یکی از دو راه باشد: یا اهل حل و عقد و یا انتخاب اکثریت مردم. توضیح این نکته دیگر بار خواهد آمد.

### ● روایات مؤید نظریه سوم

دسته‌ای از روایات نیز نظریه سوم را تأیید می‌کند که برخی از آنها را ذکر می‌کنیم: «در عیون اخبار الرضا» از حضرت رضا(ع) با اسناد از رسول خدا(ص) چنین نقل می‌شود:

«من جاءکم یرید ان یفرق الجماعة و یغصب الامة امرها و یتولی من غیر مشورة فاقتلوه فان الله قد اذن ذلک» (۲۱)

«کسی که بخواهد در جماعت شما تفرقه بیندازد و حاکمیت امت را غصب نماید و بدون مشورت قدرت را بدست بگیرد، او را بکشید، زیرا خداوند اذن داده است.»

در روایت فوق دلالت روشنی وجود دارد بر این که امارت باید با مشورت صاحب نظران مسلمین باشد و بدون آن مشروعیتی ندارد.

بعد از کشته شدن عثمان که مسلمانان به بیعت با امام علی(ع) رو آوردند آن حضرت فرمود: «دعونی و التمسوا غیری... و اعلموا ان اجبتکم رکبت بکم ما

«ای مردم! این امر (حکومت و خلافت) از آن شماست و هیچ کسی حقی ندارد، مگر این که شما او را به امامت برگزینید.»

روایات دیگری نیز وجود دارد که هرچند همگی از ناحیه سند، صلاحیت برای استدلال را ندارند، ولی برای تأیید دلیل عقلی گذشته کافی هستند.

آنچه گفته شد نظریه فقهی امامیه است که اگرچه از ناحیه فقهی در بعضی از جوانب، قابل بحث نظری است اما از ناحیه عملی در دوران معاصر در جمهوری اسلامی مورد عمل قرار گرفته است: بنابراین نظریه، امامت ولی امر با بیعت مسلمین منعقد می‌گردد و اطاعت او بر همه واجب می‌شود.

### ■ نظریه فقهای اهل سنت در باره بیعت

اکنون ارزش تشریحی بیعت را از دیدگاه فقهای اهل سنت مورد بحث قرار می‌دهیم: عامه فقهای اهل سنت معتقدند که امامت و ولایت برای فقیه متصدی حاکمیت، به صورت فعلی و قطعی با بیعت جمعی از اهل حل و عقد که نماینده اراده بخش وسیعی از امتند و یا با بیعت مستقیم بخش بزرگی از امت با کیفیت و کمیت قابل ملاحظه‌ای که در چنین مواردی شارع آن را به اراده عامه مردم مرتبط دانسته، منعقد می‌شود؛ البته مشروط بر این که فقیه مذکور، واجد سایر شرایط مورد نظر شارع باشد.

در ذیل سخنان برخی از بزرگان فقها و متکلمان اهل سنت را در این باره نقل می‌کنیم:

۱- ابوالحسن علی بن محمد ماوردی (متوفای ۴۵۰هـ) می‌گوید:

«زمانی که اهل حل و عقد برای گزینش امام گرد آمدند، باید در میان خود واجدان شرایط امامت را جستجو کنند و سپس فاضلترین و کاملترین فرد را که مردم به اطاعت او می‌شتابند و در بیعت با او توقف نمی‌کنند، برای منصب امامت در نظر بگیرند و امامت را به او عرضه کنند که اگر موافقت کرد با او بیعت نمایند. این بیعت، امامت را برای او منعقد می‌سازد و

اعلم و لم اصغ الی قبول القائل و عتب العاتب و ان ترکتمونی فانا کاحدکم ولعلی اسمکم و اطوعکم لمن و لیتموه امرکم وانا لکم و زیراً خیر لکم منی امیراً» (۲۲)

«مرا واگذارید و دیگری را طلب کنید... آگاه باشید اگر دعوت شما را اجابت کنم، طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش نخواهم داد. اگر مرا رها کنید من هم چون یکی از شما خواهم بود، و شاید من از شما شنواتر و مطیع‌تر نسبت به رییس حکومت باشم. من وزیر و مشاورتان باشم بهتر از آن است که امیر و رهبرتان گردم.»

این روایت ظهور در این دارد که بیعت برای رعیت، الزام‌آور است و امامت با بیعت منعقد می‌گردد و این حقیقت با عقیده شیعه امامیه مبنی بر انتصاب علی بن ابیطالب (ع) به امامت با نص خاص از جانب رسول‌الله (ص) منافات ندارد، زیرا امام در روایت فوق با کسانی سخن می‌گفت که آنان آن نص خاص را منکر بودند؛ کسانی که امام در مقابل آنان از رأی خود تنازل کرده و با آنان طبق رأی خودشان سخن گفته است و با بیعتشان آنان را ملزم به اطاعت کرده است. در نهج البلاغه آمده است:

«وانما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماماً کان ذلک لله رضی فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعة رده الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاه الله ما تولى» (۲۳)

«شوری فقط از آن مهاجرین و انصار است؛ اگر آنها متفقاً کسی را امام نامیدند، خداوند راضی و خوشنود است. اگر کسی از فرمان آنها با طعن و بدعت خارج گردد، او را به جای خود می‌نشانند و اگر طغیان کند با او پیکار می‌کنند؛ چرا که از غیر طریق مؤمنان تبعیت کرده است و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد.»

طبری و ابن کثیر روایت کرده‌اند که علی (ع) در روز بیعت در مسجد حاضر شد و گفت:

«ایها الناس ان هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الا من امرتم» (۲۴)

بر همه امت بیعت با او و اطاعت از او واجب می شود (۲۵)

۲- قاضی عبدالجبار (متوفی ۴۱۵ هـ) در «المغنی» می گوید:

«اگر بعضی از اهل حل و عقد، کسی را به امامت منصوب کردند، و جوب نصب امام از دیگران ساقط می شود و کسی را که آنها برگزیده اند، امام خواهد بود و بر آنها لازم است که این موضوع را از طریق مکاتبه و مراسله به اطلاع دیگران برسانند تا دیگران به فکر انتخاب امام دیگر نباشند و از این طریق فتنه‌ای به وجود نیاید. اما عدم بیعت سایر افراد امت، در انعقاد امامت تأثیری ندارد؛ چون عقد امامت به مجرد بیعت اهل حل و عقد حاصل شده است؛ البته تا زمانی که امام با اهل حل و عقد مبايعت نکرده، عقد صحیح نخواهد بود.» (۲۶)

۳- ابو عبد الله قرطبی (۶۷۱ هـ) در «الجامع لاحکام القرآن» می گوید:

«راه سوم برای اثبات امامت، اجماع اهل حل و عقد است و این زمانی است که امام جماعتی در شهری از شهرهای مسلمین، بمیرد و امامی نداشته باشند و امام قبلی هم کسی را جانشین خود قرار نداده باشد؛ اهل آن شهر اجتماع نموده و با رضایت کامل کسی را به امامت برمی‌گزینند. در این صورت بر بقیه مسلمین نیز لازم است که در اطاعت آن امام اگر فسق و فساد او علنی نباشد داخل شوند و هیچ کسی حق مخالفت ندارد؛ چون وجود دو امام باعث اختلاف کلمه و فساد ذات البین می‌گردد.» (۲۷)

۴- ابن تیمیّه (متوفی ۷۲۸ هـ) در کتاب منهاج السنه» می گوید:

«امامت از نظر اهل سنت با موافقت اهل شوکت ثابت می‌شود و هیچ کس به امامت نمی‌رسد، مگر این که اهل شوکت (کسانی که به اطاعت آنان مقصود امامت حاصل می‌شود)، بر امامت او اتفاق کنند؛ زیرا مقصود از امامت این است که قدرت و سلطه‌ای پدید آید، پس اگر با بیعتی، قدرت حاصل شد، امامت نیز

منعقد می‌گردد و لذا ائمه اهل سنت گفته‌اند: اگر برای کسی قدرت و سلطه حاصل شد، او اولی الامر است و اطاعت او واجب است، تا زمانی که امر به معصیت نکند، پس امامت نوعی پادشاهی و سلطنت است و کسی با موافقت یک یا دو یا چهار نفر پادشاه نمی‌شود، مگر این که موافقت آنان به گونه‌ای باشد که موافقت دگران را نیز در پی داشته باشد.» (۲۸)

۵- قلاسی و پیروان او معتقدند که امامت با بیعت علمای حاضر در محل امام منعقد می‌گردد و از نظر کمیت نیز شرط خاصی نیست. (۲۹)

البته بسیاری از فقهای اهل سنت و متکلمان آنان در تعداد افرادی که امامت با بیعت آنان منعقد می‌شود، تسامح دارند؛ برخی حداقل بیعت کنندگان را چهار نفر برخی پنج نفر و بعضی سه نفر می‌دانند و عده‌ای هم به دو نفر اکتفا کرده و بعضی حتی بیعت یک نفر را در انعقاد امامت کافی دانسته‌اند که سخنان بعضی از آنان را نقل می‌کنیم.

۶- قاضی عبدالرحمن ایجی شافعی (متوفی ۷۵۶ هـ) در «المواقف» می گوید:

«امامت با بیعت اهل حل و عقد (برخلاف شیعه) ثابت می‌شود و سپس می‌گوید: زمانی که حصول امامت با انتخاب و بیعت ثابت شد، بدان که اجماع لازم نیست، زیرا بر این مطلب دلیل عقلی و نقلی نداریم، بلکه بیعت یک یا دو نفر از اهل حل و عقد هم کافی است.» (۳۰)

۷- ابوالحسن علی بن محمد ماوردی (متوفی ۴۵۰ هـ) در «الاحکام السلطانیه» می گوید:

«علما در تعداد کسانی که امامت با بیعت آنان منعقد می‌شود اختلاف کرده‌اند: برخی معتقدند برای آن که رضایت و توافق عموم جلب شود و همه تسلیم باشند، امامت جز با توافق جمهور اهل حل و عقد هر شهر منعقد نمی‌شود. اما عده دیگر معتقدند که در انعقاد امامت پنج نفر کافی است که یا اجماعاً بر امامت او رأی می‌دهند یا یک نفر با رضایت بقیه امامت را منعقد می‌کند. گروه اخیر به دومورد استدلال کرده‌اند: یکی بیعت ابوبکر که با اجتماع

که بیعت کنند. البته عده‌ای دیگر مخالف این نظرند و می‌گویند: امامت با بیعت جمعی از اهل حل و عقد منعقد می‌شود. امام ابوالمعالی گفته است: کسی که امامت او با عقد یک نفر منعقد شده، لازم الاطاعه است و بدون تغییر و تحولی، خلع او جایز نیست و این امری «اجماعی است».<sup>(۳۷)</sup>

۱۲- عبدالقاهر بغدادی از ابوالحسن اشعری (متوفای ۳۳۰هـ) روایت می‌کند: «امامت برای کسی که صلاحیت آن را دارد با عقد یک مرد از اهل اجتهاد و ورع منعقد می‌شود و بر بقیه نیز لازم است که از او اطاعت کنند».<sup>(۳۸)</sup>

۱۳- بزودی می‌گوید: «و از اشعری حکایت شده است که اگر یک نفر مشهور از اهل رأی و تدبیر، برای یک نفر از بهترین مردم عقد امامت و خلافت را منعقد کند، او خلیفه می‌شود».<sup>(۳۹)</sup>

برخی در انعقاد امامت با بیعت یک نفر، شاهد گرفتن را شرط کرده‌اند.

۱۴- نووی در «روضه» می‌گوید: «صحیح‌تر این است که اگر بیعت کنندگان گروهی باشند، شاهد گرفتن شرط نیست، اما اگر بیعت کننده یک تن باشد، شاهد گرفتن شرط است».<sup>(۴۰)</sup>

■ آیا امامت با انقلاب مسلحانه و بدون بیعت منعقد می‌شود؟

جمهور فقهای اهل سنت معتقدند که امامت برای حاکم با انقلاب مسلحانه و تسلط بر مراکز قدرت و سرنگون ساختن رژیم قبلی و تحمیل اداره جدید با قدرت نظامی، انعقاد می‌یابد و در این صورت، انعقاد امامت، نیاز به عقد بیعت از طرف عامه مسلمین یا اهل حل و عقد ندارد. نظریه مذکور از نظرات معروف و قدیمی اهل سنت است.

۱۵- ابویعلی فراء می‌گوید:

«احمد بن حنبل در روایت «عبدوس بن مالک عطار» گفت: کسی که با شمشیر غلبه کند و از این راه خلیفه شود و امیر المؤمنین نامیده شود، برای هیچ

پنج نفر منعقد گردید و سپس بقیه مردم بیعت کردند و دوم ماجرای عمر (رض) که شورایی شش نفره ترتیب داد تا امامت را برای یک نفر از آنان با رضایت پنج نفر دیگر منعقد گرداند. این قول اکثر فقها و متکلمان است، اما عده‌ای از علمای کوفه گفته‌اند: امامت با سه نفر منعقد می‌شود که یک نفر از آنان با رضایت دو نفر دیگر امامت را به عهده بگیرد. برخی نیز گفته‌اند: امامت با یک نفر منعقد می‌شود، زیرا ابن عباس به حضرت علی (ع) گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و مردم خواهند گفت که عموی رسول الله (ص) با پسر عمویش بیعت کرده است و در این صورت هیچ دوفتری در این مورد اختلاف نخواهند کرد».<sup>(۴۱)</sup>

۸- جبایی معتزلی معتقد است که امامت به اجتماع پنج نفر منعقد می‌شود.<sup>(۴۲)</sup>

۹- جلال الدین محلی در شرح «منهاج الطالبین» نووی آورده است که امامت با بیعت چهار نفر منعقد می‌شود<sup>(۴۳)</sup> همچنین نقل شده است که امامت با بیعت سه نفر هم حاصل می‌شود<sup>(۴۴)</sup> و نیز گفته شده است که امامت با بیعت دو مرد از اهل ورع و اجتهاد هم منعقد می‌شود و این رأی به «سلیمان بن جریر زبیدی» و دسته‌ای از معتزله نسبت داده شده است.<sup>(۴۵)</sup> عده‌ای از فقها نیز چنانکه گفته شد یک نفر را هم کافی دانسته‌اند.

۱۰- امام الحرمین جوینی (متوفی ۴۷۸) در «الارشاد الی قواطع الأدله فی اصول الاعتقاد» می‌گوید:

«بدانید که در عقد امامت، اجماع شرط نیست، بلکه امامت منعقد می‌شود هر چند همه امت بر عقد آن اجماع نکرده باشند... و اگر اجماع شرط نباشد، عدد خاصی لازم نیست، بلکه امامت با عقد یک نفر از اهل حل و عقد نیز منعقد می‌شود».<sup>(۴۶)</sup>

۱۱- قرطبی (متوفای ۶۷۱هـ) در تفسیرش می‌گوید:

«اگر یک نفر از اهل حل و عقد، امامت را منعقد ساخت، امامت ثابت می‌شود و بر دیگران لازم است

کس که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، روا نیست که روز را به شب آرد و او را امام نداند، چه نیکوکار باشد و چه فاجر و همچنین «احمد بن حنبل» در روایت «ابی حرث» گفت: زمانی که کسی بر امام بشورد و خواستار پادشاهی شود و گروهی از مردم با این و گروهی دیگر بآن باشد، اقامه نماز جمعه با کسی است که غلبه یابد. ابن حنبل برای این ادعا چنین استدلال کرد که ابن عمر، در حادثه حره با اهل مدینه نماز گزارد و گفت: نحن مع من غلب یعنی ما با کسی هستیم که غالب شود» (۴۱)

۱۶- تفتازانی در «شرح مقاصد» می گوید:

«زمانی که امام بمیرد و کسی که جامع شرایط امامت است بدون بیعت و جانشینی، متصدی مقام امام گردد و با زور و شوکت بر مردم غلبه یابد، خلافت برای او منعقد می شود و ظاهرتر این است که اگر او فاسق یا جاهل باشد، نیز چنین خواهد بود و اطاعت امام واجب است تا زمانی که با حکم شرع مخالفت نکند؛ چه عادل باشد چه جائر» (۴۲)

دکتر محمد رأفت عثمان می گوید:

عامه علماء به انعقاد امامت از این طریق (زور) عقیده دارند؛ چه شرایط امام در شخص غالب موجود باشد و چه نباشد و حتی اگر شخص غالب، فاسق یا جاهل باشد، امامت او انعقاد می یابد (۴۳) حتی اگر زنی هم غلبه یابد، مقام امامت برای او منعقد می شود. (۴۴) همچنین است اگر برده ای غلبه یابد. (۴۵)

زیرا علما چنین می بینند که اگر به عدم انعقاد امامت برای شخص غالب نظر دهند، به وقوع فتنه منجر می شود و بین شخص غالب و همکاران او از یک طرف و امام موجود و هم قطارانش از طرف دیگر، تصادم و نزاع رخ می دهد و چون، احکام صادر شده از سوی شخص غالب اجرا نمی شود، فساد بین مردم گسترش می یابد و بر کسی که بعد از او عهده دار امامت مسلمین می شود لازم است که اولاً حدود را اقامه کند و ثانیاً جزیه بگیرد و بلکه علما چنین تصریح کرده اند که اگر شخص دیگری بر این شخص غالب، غلبه یابد و به جای او نشیند، شخص اول، معزول و شخص دوم امام

می شود (۴۶) پس علما بین دو نوع از شرر مقایسه می کنند و شری را اختیار می کند که برای امت آسان تر باشد و چنان فتوا نمی دهند که امت گرفتار شر بزرگتر شود. (۴۷)

### ● نقد نظریه جمهور فقهای اهل سنت

استدلال مذکور برای اثبات نظریه غلبه، خالی از مناقشه نیست، اشکالهای خود بر این استدلال را در دو نقطه خلاصه می کنیم:

۱- اصل موضع شرع نسبت به گروههای ستمگر و غاصب قدرت، تسلیم و قبول نیست؛ بلکه نفی، مبارزه و تحریم اعتماد بر آنهاست. موضع صریح قرآن چنین است:

«ولا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» (۴۸)

«هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست باشید و گر نه آتش کیفر آنان شما را هم خواهد گرفت.»

«ولا تطیعوا امر المفسرین الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون» (۴۹)

«از اسرافکاران که در زمین فساد می کنند و اصلاحی به وجود نمی آورند، اطاعت نکنید.»

«ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امراً فراطاً» (۵۰)

«هرگز از آنان که ما دلهای آنها را از یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبهکاری پرداختند، پیروی نکن.»

«الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلك یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالاً بعیداً» (۵۱)

«آیا ندیدی کسانی را که به گمان خود به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و پیشینیان تو نازل شده، ایمان آورده اند؟ ولی می خواهند طاغوت را به داوری بطلبند، در حالی که مأمور بودند که به طاغوت کافر شوند و شیطان می خواهد آنان را به گمراهی شدید در افکند.»

تقریر استدلال به قاعده ضرر چنین است که: اگر مقاومت و مخالفت با نظام حاکم، باعث ضرر زیاد برای مؤمنی گردد، قاعده ضرر، حکم تحریم اعتماد به ظالم و وجوب مقاومت را رفع می‌کند، زیرا این تحریم و وجوب، سبب اضرار به مؤمن است. پس قاعده ضرر، حکم حرمت را از اطلاق آیه «ولا ترونوا السی الذین ظلموا...» و همچنین نهی از اطاعت مسرفین در آیه «ولا تطیعوا امر المسرفین...» را رفع می‌کند، زیرا بدون شک این قاعده بر اطلاعات احکام اولیه حکومت دارد؛ بدین معنی که محمول این اطلاعات را به موردی که ضرری نباشد. مضیق و مقید می‌سازد. اما اگر ضرری در میان باشد، حکم، به موجب دلیل این قاعده، رفع می‌شود؛ چنانکه حکم وجوب نماز و وضو و روزه در اطلاعات نماز و وضو و روزه به مقتضای این قاعده، در حالات ضرری رفع می‌شود و این (مقید شدن محمول) یکی از دو شکل حکومت است، شکل دیگر آن، تصرف دلیل حاکم در موضوع دلیل محکوم است که یا آن را توسعه می‌دهد و یا محدود می‌کند.

وظیفه دلیل قاعده ضرر این است که در صورتی که حکم، موجب ضرر باشد. در محمول تصرف کرده و حکم را رفع کند، اعم از این که حکم، تکلیفی باشد (مانند مثالهای گذشته) و یا وضعی (مانند حکم لزوم در معامله). پس نقش اصلی این قاعده رفع حکم است، اما در وضع حکمی که عدم آن برای مکلف ضرر دارد - چه تکلیفی باشد و چه وضعی - تأثیری ندارد؛ زیرا مقتضای دلیل قاعده ضرر رفع حکم ضرری است اما هرگز مقتضی اثبات احکام تکلیفیه یا وضعیه‌ای که مکلف از عدم آنها متضرر می‌شود، نیست.

و لذا فقها می‌گویند: دلیل قاعده ضرر فقط رافع است نه واضع ولذا با قاعده ضرر نمی‌توان در معاملاتی که بر عدم ضمان، ضرر مترتب می‌شود، اثبات ضمان کرد:

بنا بر آنچه گفته شد به دلیل قاعده ضرر نمی‌توان بیش از این استدلال کرد که حکم به وجوب، از موضوع مخالفت با حاکم ستمگر متغلب و نهی از منکر و مقاومت در برابر گروه ظالم مسلط بر نظام،

البته گاهی اتفاق می‌افتد که امت از ادای فریضه امر به معروف و نهی از منکر عاجز می‌شود و این فریضه از ذمه آنها ساقط می‌گردد و وجوب مقاومت از آنها برداشته می‌شود؛ اما این فقط در جایی است که نافر جام ساختن کودتای مسلحانه و نصرت امام عادل و شکست خورده و به قدرت رساندن مجدد او امکان‌پذیر نباشد و مقاومت در برابر کودتاگران پیامدهایی منفی داشته باشد که زیانش از نفعش بیشتر باشد و ستمگران را در سرکوب گروه مؤمن مقاوم، جری‌تر گرداند. ولی این حالتی استثنایی است و اصل، مقاومت است. گرچه این استثنا در ظرف خاص خود قابل نفی نیست، ولی درست نیست که استثنا به اصل تبدیل شود. اما وقتی به سخنان برخی از بزرگان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که حکم به تسلیم و حرمت مقاومت می‌کنند و آن را اصل تلقی می‌کنند، نه حالت استثنا. سخنان امام احمد را در سطور پیش خواندیم که می‌گفت: «کسی که از راه شمشیر غلبه کرده و امیرالمؤمنین نامیده شود، بر هیچ کس روانیست که او را امام نداند؛ چه نیکو کار باشد و چه فاجر.» در حالی که حتی اگر بازگرداندن ولایت و امامت به اهلسن امکان نداشته باشد و شرایط مقتضی تسلیم باشد، این تسلیم امری موقت خواهد بود و بر مسلمین است که برای سرتنگونی حاکم ظالم زمینه‌سازی کنند و آماده شوند و این آماده شدن حتی در شرایط تسلیم و همسویی با نظام حاکم، واجب است. آنچه گفتیم حقایقی واضح و تردیدناپذیر است، اما نظر جمهور فقهای اهل سنت، وجوب اطاعت و انقیاد است، اطاعت از حاکم ظالم و قبول امامت او و حرمت مبارزه و مخالفت با او بدون قید و شرط چنین مطلق‌گوئی، دلیل و توجیهی ندارد.

۲- برفرض که اشکال قبلی صحیح نباشد، بازگشت این استدلال به «قاعده ضرر» است که از حدیث معروف پیامبر (ص) لاضرر ولاضرار فی الاسلام گرفته شده است.



رفع می‌شود.

فرخواند، درحالی که میان مردم آگاهتر و دانشمندتر از او هست، گمراه و بدعتگذار است.

«برقی» در «محاسن» از رسول‌الله (ص) روایت می‌کند که: «من ام قوماً و فیهم اعلم منه اواقفه منه لم یزل امرهم فی سفال الی یوم القیامه» (۵۴)

«کسی که رهبری ملتی را بدست گیرد درحالی که داناتر و فقیه‌تر از او در میان آنان وجود داشته باشد، کار آن ملت تا روز قیامت در انحطاط و فرومایگی خواهد بود.»

از امام علی (ع) نقل چنین شده است: «ایها الناس! ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه. فان شعب شاعب استعتب، فان ابی قوتل» (۵۵)

«ای مردم! سزاوارترین کس به خلافت، قویترین مردم نسبت به آن است و داناترین آنها به فرمانهای خدا. پس اگر آشوبگری به فتنه‌انگیزی برخیزد، از او خواسته می‌شود که به حق بازگردد و اگر امتناع ورزد، باید با او به نبرد پرداخت.»

از طرق اهل سنت، بیهقی از ابن عباس و او از رسول‌الله (ص) چنین روایت کرده است:

«من استعمل عاملاً من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب الله و سنة نبیه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین» (۵۶)

«کسی که ولایت مسلمین را بدست گیرد درحالی که می‌داند در میان مؤمنان سزاوارتر و داناتر از او به کتاب و سنت پیامبر هست، به خدا و پیامبرش و همه مسلمین خیانت کرده است.»

جمهور فقهای اهل سنت، فقاقت و اجتهاد ولی امر را شرط می‌دانند. سید شریف جرجانی از متکلمان، در «شرح مواقف» قاضی عضدالدین ایجی می‌گوید:

«جمهور براین عقیده است که مستحق امامت کسی است که در اصول و فروع مجتهد باشد تا بتواند امر دین را بپا دارد و بر اقامه دلیل و حل شبهات دین، عقاید دینی، توانا باشد و در زمان بروز وقایع استقلال در فتوا داشته باشد، هم از نظر درک نصوص و متون و

در عین حال این دلیل هرگز عهده‌دار اثبات مشروعیت نظامی که به طور غیرمشروع به وجود آمده نیست و قطعاً نمی‌تواند امامت را برای حاکمی که با کودتای نظامی و بدون رضایت و بیعت مسلمین بر آنها مسلط شده است، منعقد کند. دلیل قاعده ضرر همچنین نمی‌تواند صحت ازدواجی را که حاکم نامشروع برای غیربالغ منعقد ساخته، و یا حق او را در اجرای حدود شرعی و سلب مالکیتها و جمع‌آوری اموال اثبات کند؛ زیرا مقتضای دلیل قاعده ضرر چنانکه بیان شد - فقط رفع است و به مرحله وضع نمی‌رسد و از طرف دیگر دلیل دیگری که وجوب انقیاد و تبعیت از ظالم متغلب را اثبات کند، وجود ندارد.

### ■ شرط فقاقت در صحت بیعت ولی امر

این شرط را با تفصیل بیشتری از دیدگاه مذاهب فقهی اسلامی شرح می‌دهیم:

امامیه تقریباً اختلاف قابل ذکری در این مسئله ندارند برخی ولایت را به فقیه محدود کرده‌اند و برخی دیگر نیز فقاقت را قدر متیقن مشروعیت ولایت می‌دانند و دسته‌ای از روایات هم اجتهاد و فقاقت را در ولی امر، شرط می‌دانند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

حسن بن شعبه از امام حسین (ع) روایت کرده است:

«مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله وحرامه» (۵۷)

«مجاری امور حکومت و احکام الهی به دست دانشمندانی است که احکام خدا را می‌دانند و بر حلال و حرام او امین هستند.»

فضیل بن یسار می‌گوید: از اباعبدالله (ع) شنیدم که فرمود: «من خرج یدعوا الناس و فیهم من هو اعلم منه فهو ضال مبتدع» (۵۸)

«کسی که خارج شود و مردم را به سوی خود

«سعدبن عباد» در احراز خلافت شکست خورد، گفتند که باید آنها برای خود امیری و مهاجرین هم امیری داشته باشند و عمر در آن هنگام گفت: «سیفان فی غمد واحد لایصطلحان»<sup>(۶۴)</sup>، «دو شمشیر در یک نیام نشاید».

معاویه نیز بعد از جنگ صفین به حضرت علی (ع) نوشت: «اگر می خواهی... عراق از تو و شام از آن من باشد»<sup>(۶۵)</sup> اما امام (ع) این پیشنهاد را رد کرد.

طرح این مسأله در تاریخ سیاسی اسلام چندبار تکرار شد و دولت‌های اسلامی متعدد به نام خلافت و شریعت اسلامی در زمان واحد و در کشورهای مختلف جهان اسلام برپا شدند.

### ■ نظرات فقهی

دبده‌گاه فقهی در این مسأله بین دو مورد تفکیک کرده است: چون گاهی تعدد ولایت در یک کشور مطرح است و گاهی در کشورهای متعدد و دور از هم. تعدد ولایت را در یک سرزمین به طور اجماع جایز ندانسته‌اند. امام الحرمین جوینی می گوید:

«اصحاب ما عقد امامت را برای دو شخص در دو طرف جهان منع کرده‌اند، ولی به نظر من عقد امامت برای دو شخص در جامعه‌ای کوچک و دارای قلمرو محدود، جایز نیست و این نظر اجماعی است؛ اما اگر بین دو امام فاصله زیاد وجود داشته باشد، احتمال هست که تعدد امامت جایز باشد»<sup>(۶۶)</sup>.

اما در کشورهای متعدد و دور از هم، اختلاف وجود دارد: جمهوری از فقها تعدد را منع کرده‌اند<sup>(۶۷)</sup> و بعضی جایز دانسته‌اند.<sup>(۶۸)</sup> برای نظریه وحدت ولایت و حاکمیت در یک کشور یا در چند کشور سه دلیل ذکر کرده‌اند:

دلیل اول روایات است:

مسلم در کتاب جامع صحیح خود از عبدالله بن عمر و بن العاص روایت کرده که او از رسول الله (ص) شنیده است: «من بایع اماماً فاعطاه صفة یده و ثمره قلبه فلیطعه ان استطاع فان جاء آخر ینازعه فاضربوا

هم از نظر استنباط حکم، زیرا مهمترین هدف، حفظ عقاید و حل و فصل خصومتها است و این هدف بدون شرط اجتهاد برآورده نمی‌شود»<sup>(۵۷)</sup>.

امام شافعی از فقهای اهل سنت می گوید:

«علم از شرایط امامت است؛ به گونه‌ای که شخص، مفتی و از اهل اجتهاد باشد»<sup>(۵۸)</sup>.

ابن همام از علمای حنفی، علم را در امامت شرط دانسته اما آن را مقید به فقه ندانسته است. چنین پیدا است که منظور او از علم، علمی است که امام را بر انجام وظیفه امامت قادر سازد، ولی ابن همام سپس چنین اضافه کرده و گفته است: «بسیاری از فقها، اجتهاد در اصول و فروع را به شرایط امامت افزوده‌اند»<sup>(۵۹)</sup>.

آقای قلقشندی در این باره می گوید: «علم از شرایط امامت است تا در احکام و رویدادها مؤدی به اجتهاد باشد و امامت برای غیر عالم منعقد نمی‌شود»<sup>(۶۰)</sup>. نووی می گوید: «شروط امامت این است که امام باید ملکف، مسلمان، عادل، آزاد، مرد، عالم و مجتهد باشد»<sup>(۶۱)</sup>.

جمعی از فقها گفته‌اند که اشتراط فقاهت در امام مورد اجماع همه فقهاست، شمس‌الدین رمیلی می گوید: «این شرط (فقاہت) (مانند قاضی) باید در امام باشد؛ بلکه امام به این شرط سزاوارتر است. در این مورد اجماع هم نقل شده است»<sup>(۶۲)</sup>.

صاحب کتاب «البحر الزخار» نیز ادعای اجماع کرده و می گوید:

«واجب است که امام به اجماع مجتهد باشد تا بتواند قوانین و مقررات شریعت را اجرا کند»<sup>(۶۳)</sup>.

### ■ وحدت و تعدد در ولایت

این مسأله در تاریخ سیاسی و فقهی اسلام، قدمت زیادی دارد و اولین بار در روز رحلت پیامبر اکرم (ص) در اجتماع مهاجرین و انصار در سقیفه بنی‌ساعده مطرح گردید. انصار پس از آن که نماینده آنها

عق الاخر<sup>(۶۹)</sup> و کسی که با امامی بیعت کرده و دل و جان خود را به او سپرده، باید اگر قدرت داشته باشد از او اطاعت کند و اگر کس دیگر با آن امام به نزاع بپردازد، گردن او را بزیند.

ابن هریره از رسول الله (ص) نقل کرده است که فرمود: «فوا بیعة الاول فالاول واعطوهم حقهم»<sup>(۷۰)</sup> «به بیعت خود به ترتیب وفا کنید؛ یعنی از اولین امامی که با آن بیعت کرده اید اطاعت نمایید و حش را ادا کنید».

مسلم در جامع صحیح و بیهقی در سنن از ابی سعید خدری از رسول الله (ص) چنین روایت کرده است:

«اذا بوع لخلیفتین فاقتلوا الاخر منهما»<sup>(۷۱)</sup>

«زمانی که برای دو خلیفه بیعت شود، با شخص دوم از آن دو نفر به جنگ بپردازید».

در «جامع صحیح» مسلم از رسول الله (ص) چنین روایت شده است: «انه ستکون هنات و هنات فمّن اراد ان یفرق امر هذه الامة و هی جمیع فاضر بوه بالسیف کائناً من کان»<sup>(۷۲)</sup> «حوادث بزرگی اتفاق می افتد؛ پس کسی که بخواهد میان این امت در حالی که متحد است تفرقه اندازد، او را با شمشیر بزیند هر کسی که باشد».

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: «لانهای بیعة واحدة لایشی فیہ النظر ولا یستأنف فیها، الخیار الخارج منها طاعن والمروی فیها مداهن»<sup>(۷۳)</sup>

«بیعت یک بار است و قابل تجدیدنظر نیست؛ هر کس که از آن خارج شود طعنه زن و عیبجو خوانده می شود و آن که درباره قبول و رد آن اندیشه کند، منافق است».

دلیل دوم اجماع است. زیرا مهاجرین در خواست انصار را مبنی بر این که هر دو دسته به طور جداگانه برای خود امیری داشته باشند، رد کردند و سپس انصار به وحدت امامت رضایت دادند؛ پس وحدت امامت اجماعی است.

دلیل سوم این است که تعدد در ولایت و امارت

باعث اختلاف و جنگ بین مسلمین می شود، در حالی که خداوند دستور داده که به ریسمان محکم او چنگ زنیم و از تفرقه پرهیز کنیم (و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا)<sup>(۷۴)</sup> (و ان هذه امتکم امة واحدة و اناریکم فاتقون).<sup>(۷۵)</sup> ابوبکر بن ابی قحافه می گفت: «لا یحل ان یکون للمسلمین امیران فانه مهما یکن ذلک یختلف امرهم و احکامهم و تتفرق جماعتهم و یتنازعوا فیها بینهم، هنالک تترك السنة و تظهر البدعة و تعظم الفتنة و لیس لاحد علی ذلک صلاح»<sup>(۷۶)</sup>.

«جایز نیست که مسلمین دو رهبر داشته باشند؛ چون در این صورت در کار و احکام آنان اختلاف پدید می آید و جمع آنها متفرق می شود و در میان خود به نزاع می پردازند و در این حالت، سنت، ترک و بدعت، ظاهر و فتنه ها بزرگ می شود و صلاح هیچ کس در این نیست».

پیش از این نیز گذشت که در هنگام اختلاف مهاجرین و انصار عمر بن خطاب گفت: «سیقان فی غمد واحد اذن لایصطلحان»<sup>(۷۷)</sup>.

### ● استدلال دیگر

وضعیت دلایل گذشته هر چه باشد، آنچه مسلم است این است که ولایت به طور عموم به دو قسم تقسیم می شود:

۱- ولایت عامه

۲- ولایت خاصه

ولایت خاصه ولایتی است که برای شخصی در بخش محدودی از زندگی اجتماعی مردم ثابت می شود، مانند ولایت مدیر مدرسه و مدیر کارخانه و ولایت وزیر در وزارتخانه خود. این قسم از ولایت هم میزان نفوذ و مسئولیت آن محدود است و هم بطور طبیعی متعدد است و بخشهای آن در عرض یکدیگر قرار دارند و رقابت یا تعارضی بین آنها وجود ندارد.

اما ولایت عامه و مطلقه، ولایتی است که ولایتهای خاص در آن مندرج است. ولایت عامه در امتداد

نخواهد بود و اگر چنین باشد بر هر دو واجب است که آغاز به سخن کنند و اگر هر دو در امامت برابر باشند، هیچ یک حق ندارد در چیزی بر دیگری سبقت بگیرد و اگر برای یکی سکوت جایز باشد، برای دیگری هم جایز خواهد بود و اگر برای هر دو سکوت جایز باشد، حقوق و احکام باطل می شود و حدود الهی تعطیل می گردد و مردم بدون امام می مانند»<sup>(۷۸)</sup>

در صحیحہ حسین بن ابی العلام آمده است: «به امام صادق (ع) عرض کردم که آیا زمین می تواند بدون امام باشد؟ فرمود: نه. گفتیم: آیا با دو امام می شود؟ فرمود: نه؛ مگر این که یکی از آن دو ساکت باشد»<sup>(۷۹)</sup>

صدوق نیز در «کمال الدین» از ابن ابی یعفور مانند روایت فوق را از امام صادق (ع) نقل می کند.<sup>(۸۰)</sup>

### ■ سخنان بزرگان اهل سنت

بزرگان مسلمین به طور قاطع تصریح کرده اند که تعدد ولایت در بلاد مسلمین جائز نیست و حکم امام قبلی نافذ و بعدی باطل است. از جمله، تفتازانی<sup>(۸۱)</sup> امام شافعی<sup>(۸۲)</sup> احمد بن یحیی مرتضی<sup>(۸۳)</sup> و دیگران همین سخن را گفته اند. برای نمونه برخی از این اقوال را نقل می کنیم:

ماوردی (متوفای ۴۵۰ هـ) در «الاحکام السلطانیه می گوید: «امامت برای دو امام در دو سرزمین منعقد نمی شود؛ زیرا جائز نیست که امت در یک زمان دو امام داشته باشد؛ اگرچه برخی آن را تجویز کرده اند و در چنین حالتی فقها اختلاف کرده اند که کدام یک امام خواهد بود. قول صحیح - و آنچه فقها و محققان بر آنند - این است که امامت از آن کسی است که بیعت و عقد او جلوتر باشد و بر شخص دوم است که حکومت و امامت را به اولی تسلیم کرده و با او بیعت کند»<sup>(۸۴)</sup>

ابوالعلی محمد بن حسین فراء حنبلی (متوفای ۴۵۸ هـ) می گوید:

«عقد امامت برای دو امام در دو سرزمین و در یک

ولایت رسول الله (ص) و ائمه (ع) قرار دارد و از همان اطلاق و فراگیری ولایت پیامبر (ص) برخوردار است، ولایت پیامبر (ص) عام بود و شامل همه مسلمین می شد و همچنین است ولایت ائمه ولایت عامه پیامبر و ائمه (ع) به معنای اولویت آنها در تصرف نسبت به هر مسلمان است.

این قسم از ولایت از نوعی اطلاق برخوردار است و هر نوع تعدد، به اطلاق آن آسیب می رساند؛ زیرا وجود هر ولایتی در عرض این ولایت به معنای استثنا در ولایت اول بر دوم و پیروان دوم می باشد که در نتیجه منجر به تراحم و تضاد بین آن دو می گردد.

بدین ترتیب ولایت عامه ای که در امتداد ولایت پیامبر (ص) باشد، مطلق، و فراگیر است و همه مسلمین را شامل می شود و این اطلاق، مشروعیت هر ولایت دیگر در عرض خود را نفی می کند.

از شیعه امامیه روایاتی در باب منع حالت تعدد در ولایت وارد شده که برخی از آنها را ذکر می کنیم: صدوق (ره) در کتاب «علل الشرائع» از امام رضا (ع) روایت می کند:

اگر گفته شود، که چرا جائز نیست در زمین و در یک زمان دو امام یا بیشتر باشد گفته می شود که به دلایلی جائز نیست که دو امام باشد؛ از جمله این که در فعل و تدبیر یک نفر اختلاف راه پیدا نمی کند و در فعل و تدبیر دونفر هم هیچگاه اتفاق حاصل نمی شود زیرا هیچ دونفری را نمی بایم مگر این که در همت و اراده با هم اختلاف دارند. اگر دونفر امام باشند و همتها و ارادهها و تدابیر آنها با هم اختلاف داشته باشد و هر دو هم واجب اطاعت باشند و هیچ یک سزاوارتر از دیگری به اطاعت نباشد، در این صورت بین مردم اختلاف و فساد پیش خواهد آمد، و از طرف دیگر اطاعت از هیچ یک امکان ندارد مگر این که نسبت به دیگری معصیت شود و در این صورت معصیت، اهل زمین را فرا خواهد گرفت و راهی برای طاعت و ایمان هم وجود نخواهد داشت. دلیل دیگر اینکه: هیچ یک از دو امام در سخن گفتن و حکم راندن و امر و نهی کردن، از دیگری برتر

الی ذلک سبیل ولکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها ثم لیس للشاهد ان یرجع ولالغائب ان یختار» (۹۱)

«به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم انعقاد نپذیرد، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت؛ بلکه آنها که صلاحیت دارند و اهل حل و عقدند، حاکم را بر می‌گزیند و عمل آنها برای سایر مردم نافذ است و بعد از آن نه حاضران حق رجوع و نه غایبان حق انتخاب دیگری را دارند». مقصود امام از «شاهد» طلحه و زبیر و از غایب، معاویه است.

۶- امام علی (ع) در نامه خود به معاویه بن ابی سفیان می‌نویسد:

«انه با یعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهوم علیه فلم یکن للشاهد ان یختار ولالغائب ان یرد» (۹۲)

«با من همان گروهی بیعت کرده‌اند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند؛ پس حاضران حق انتخاب دیگری و غایبان حق ردّ و مخالفت با این بیعت را ندارند».

۷- در کتاب «وقعة صفین» تألیف «نصر بن مزاحم» از نامه علی (ع) به معاویه چنین نقل شده است:

«اما بعد فان بیعتی لزمک و انت بالشام لانه با یعنی القوم الذی بایعوا ابابکر و عمر و عثمان» (۹۳)

«بیعت من بر تو لازم شده است، در حالی که تو در شام هستی؛ چون با من همان گروهی بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند».

از روایت فوق چنین پیدا است که حرمت نقض بیعت اختصاصی به حاضران ندارد و حاضر و غایب را شامل می‌شود.

۸- همچنین از کلمات امام علی (ع) است: «فان

حالت جائز نیست. پس اگر برای دو نفر واجد شرایط، عقد امامت منعقد شود و عقد هر دو یکی باشد، هر دو باطل خواهد بود. اما اگر عقد هر یک جداگانه باشد، عقد شخص اول صحیح و عقد دومی باطل خواهد بود» (۸۵)

سید صدیق حسن می‌گوید:

«اگر امامت اسلامی مختص به یک نفر بوده و همه امور مربوط به او باشد (مانند زمان صحابه و تابعین و تابعین تابعین)، حکم شرع درباره شخص دوم که بعد از ثبوت ولایت اول، ادعای امامت دارد، این است که اگر توبه نکند، کشته شود» (۸۶)

### ■ نقض بیعت

نقض بیعت از گناهان بزرگی است که روایات زیادی در حرمت و شدت مجازات آن وارده شده است:

۱- در المحاسن از موسی بن جعفر (ع) روایت شده که: «سه چیز از گناهان بزرگ است: نقض صفة، ترک سنت و جدایی از جماعت» (۸۷)

علامه مجلسی در توضیح کلمات حدیث می‌گوید: «نکث الصفة» به معنای نقض بیعت است.

۲- در المحاسن از امام صادق (ع) نقل شده است که: «هر کسی از جماعت مسلمین به اندازه یک وجب فاصله بگیرد، گویا از اسلام فاصله گرفته است و کسی که بیعت امام را نقض کند، در پیشگاه خدا به صورت جذامی محشور خواهد شد» (۸۸)\*

۳- در خصال صدوق از پیامبر نقل شده است که فرمود: سه چیز از گناهان بزرگ است: نقض بیعت «ترک سنت و جدایی از جماعت» (۸۹)

۴- در اصول کافی از امام صادق (ع) چنین روایت شده است: «کسی که از جماعت مسلمین جدا شود و بیعت امام را نقض کند، به صورت جذامی در پیشگاه خدا حاضر خواهد شد» (۹۰)

۵- در نهج البلاغه چنین آمده است: «ولعمری لئن کانت الامامة لا تنعقد حتی یحضرها عامة الناس، فما

\* در متن روایت، کلمه «اجزم» ذکر شده است که دارای چند معناست: ۱- مبتلا به مرض جذام ۲- دست یا انگشت بریده ۳- بی‌زبان و بی‌دلیل م.

د- اعتماد به رأی اکثریت و حذف رأی اقلیت، و این تنها راه معقول و منطقی است. فقیه برای رهبری مسلمین با بیعت اکثریت انتخاب می‌شود.

۳- انتخاب ولی امر از طرف اکثریت با یکی از دو روش زیر خواهد بود:  
الف- انتخاب ولی امر به‌طور مستقیم از طرف ملت.

ب- انتخاب گروهی از اهل خبره و صاحب نظران توسط مردم که انتخاب ولی امر از میان افراد شایسته توسط رأی اکثریت همین گروه انجام شود.

بازگشت هر دو روش به یک نقطه است و آن این که معیار انتخاب ولی امر، رأی اکثریت است و این البته در صورتی است که انتخاب ولی امر به‌طور مستقیم- مانند روش اول- و یا غیر مستقیم- مانند عصر ما- امکان داشته باشد. امروز در اثر پیشرفت ارتباطات و وسایل حمل و نقل و اداره و ثبت، اجرای انتخابات عمومی بسیار سهل و آسان است.

۴- اما اگر شرایط و وضعیت به گونه‌ای باشد که همچون ادوار گذشته انتخاب مستقیم و غیر مستقیم امکان نداشته باشد، در این صورت جایگزین انتخاب چنین خواهد بود که مسأله تعیین ولی امر به جمعی از اهل خبره و کسانی که مسلمین معمولاً به آنها اطمینان دارند، سپرده شود و این تنها راه شرعی و عرفی است که دارای قالب مشخصی نیست ولی معیار عمومی آن موکول شدن مسأله به جمعی است که از آگاهی و شناخت کافی و از اعتماد عامه مسلمین برخوردار باشند.

طبری در بیان حوادث بیعت امام امیرالمؤمنین (ع) بعد از کشته شدن عثمان بن عفان چنین نقل می‌کند:

«اهل مدینه اجتماع کردند و اهل مصر به آنها گفتند: شما اهل شورا هستید و امامت را شما منعقد می‌کنید و تصمیم شما بر همه نافذ است، پس مردی را به این مقام نصب کنید. ما از شما تبعیت خواهیم کرد. پس عامه مردم گفتند: ما به علی بن ابیطالب

خرج عن امرهم خارج بطن او بدعه ردوه الی ماخرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین» (۹۴).

«اگر کسی از فرمان (شورای مهاجرین و انصار) با طعن و بدعت خارج گردد او را به جای خود می‌نشانند و اگر طغیان کند با او پیکار می‌کنند؛ چرا که از غیر طریق مؤمنان تبعیت کرده است».

### ■ صورتهای مختلف بیعت

۱- اولاً باید بدانیم که اصل در بیعت امارت و ولایت، بیعت همه مسلمین با امام و والی است؛ چون طبق یک نظریه، اصل نصب امام با بیعت تحقق می‌یابد. و طبق نظریه دیگر، ولایت او با بیعت مسلمین، فعلیت و عینیت می‌یابد و در هر حال، اصل، مباحثه همه مسلمین است؛ یعنی باید امام با اجماع و اتفاق آرای مسلمانان برگزیده شود.

۲- ولی این اصل معمولاً قابل تحقق نیست و امکان ندارد که تمام مسلمین بر یک امام اتفاق نظر پیدا کنند و اگر در تاریخ در میان مسلمین این اتفاق حاصل شود، بسیار به ندرت خواهد بود «النادر کالمعدوم».

بنابر این ادله بیعت و انتخاب امام به وسیله مسلمین منصرف به چیزی است که جایگزین اجماع و اتفاق آرای مسلمین باشد.

پیشتر یادآور شدیم که جایگزین اجماع و اتفاق در بیعت، بیعت و اتفاق اکثریت در انتخاب فردی برای امامت است؛ چون در چنین حالتی بیش از چهار راه وجود ندارد:

الف- مهمل گذاشتن بیعت و اهمال امر ولایت. این قطعاً حرام و غیر جائز است.

ب- اجماع و اتفاق امت بر شخص واحد. تحقق این نوع اجماع، غیرممکن و یا بسیار نادر و در حکم ممتنع است.

ج- اعتماد به رأی اقلیت و طرد رأی اکثریت که شیوه‌ای قبیح است.

راضی هستیم». (۹۵)

در تاریخ اسلامی، مواردی برای تطبیق نظریه بیعت اهل حل و عقد (جایگزین بیعت عامه مسلمین) ذکر شده است که نمونه‌هایی از آن را نقل می‌کنیم:

۱- امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید:

انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماماً کان ذلک لله رضی فان خرج عن امرهم خارج یلعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین». (۹۶)

۲- همچنین امام امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید:

«ان الناس تبع المهاجرین والانصار و هم شهود للمسلمین فی البلاد علی ولایتهم و امر دینهم فرضوایی و بایعونی و لست استحل ان ادع معاویه یحکم علی الامة و یرکبهم ویشق عصاهم». (۹۷)

«مردم تابع مهاجرین و انصار هستند و آنان گواهان مسلمین در سرزمین اسلامی هستند و مساله ولایت و امر دین در صلاحیت آنان است. آنان مرا انتخاب کرده و با من بیعت کرده‌اند. من هرگز به معاویه اجازه نمی‌دهم که برامت حکم راند، برگرده آنان سوار شود. و اتحاد آنان را برهم زند».

۳- سیوطی در «تاریخ الخلفا» می‌گوید:

«مردم با شتاب به سوی علی (ع) آمدند و گفتند: ما با تو بیعت می‌کنیم، دستت را به ما بده باید امیری وجود داشته باشد. علی (ع) در جواب آنان فرمود: این حق شما نیست، این امر (تعیین ولی امر) در اختیار اهل بدر است، هر کسی را که اهل بدر بیسندند، او خلیفه است». (۹۸)

۴- ابن قتیبه در کتاب «الامامة و السیاسة»

می‌نویسد:

«مردم به خانه علی (ع) آمدند و گفتند: با تو بیعت می‌کنیم، دستت را به ما بده؛ باید امیری داشته باشیم و تو به این امارت سزاوارتری. علی (ع) فرمود: این کار شما نیست. این حق اهل شورا و اهل بدر است و هر کسی را که اهل شورا و بدر انتخاب کنند، او خلیفه است». (۹۹)

۵- در تاریخ طبری آمده است: «وقتی که اهل مدینه اجتماع کردند، اهل مصر به آنان گفتند: شما اهل شورا هستید و شما امامت را منعقد می‌کنید و تصمیم شما برامت نافذ است». (۱۰۰)

۶- در ارشاد مفید از امام حسین (ع) چنین نقل شده است:

«برادرم، پسر عمویم و معتمد خانواده‌ام مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم؛ اگر او به من نوشت که آرای اهل خرد و فضل شما با آنچه در نامه‌های تان نوشته‌اید و من خوانده‌ام مطابقت دارد، بزودی به سوی شما خواهم آمد». (۱۰۱)

چهار عنوان ذیل که در متن روایات فوق آمده است بیانگر نمونه‌های تطبیقی و اجرایی نظریه اهل حل و عقد است که بجای امت، ولی امر را برمی‌گزینند:

۱- مهاجرین و انصار

۲- اهل بدر

۳- اهل مدینه

۴- اهل خرد و فضیلت

البته همه این عناوین، تطبیقات عنوان کلی اهل حل و عقد است و مطابق با شرایط زمان و مکان تغییر می‌کند.

## ● یادداشتها

۱- لسان العرب، ۲۶/۸.

۲- توبه/۱۱۱.

۳- سیره ابن هشام، ۷۰/۲-۷۵.

۴- ممتحنه/۱۲.

۵- فتح/۱۰.

۶- فتح/۱۸.

- ۴۱- ابوبعلی، الاحکام السلطانیة، چاپ اندونزی، ص ۲۴-۲۳.
- ۴۲- شرح المقاصد، ۲۷۲/۲.
- ۴۳- احمد بن عبدالله، مآثر الاناقة فی معالم الخلافة، ۵۸۱/۱.
- ۴۴- قسطلانی، ارشاد الساری، ۲۶۳/۱۰.
- ۴۵- همان، ص ۲۶۴.
- ۴۶- حاشیه بن عابدین، همان، ۴۷۸/۳.
- ۴۷- رئاسة الدولة فی الفقه الاسلام، ص ۲۹۴-۲۹۳.
- ۴۸- هود/۱۱۳.
- ۴۹- شعراء / ۱۵۱ / ۱۵۲.
- ۵۰- کهف / ۲۸.
- ۵۱- نساء / ۶۰.
- ۵۲- حسن بن شعبه، تحف العقول، ص ۲۳۷.
- ۵۳- وسائل الشیعه، ج ۵۶۴/۱۸.
- ۵۴- برفی، المحاسن، ۹۳/۱.
- ۵۵- نهج البلاغه، صحیح صالح، ص ۲۴۷، خطبه ۱۷۳.
- ۵۶- سنن بیهقی، ۱۱۸/۱۰.
- ۵۷- سید شریف جرجانی، شرح مواقف، ۱۹۰۷، ۳۴۹/۸.
- ۵۸- الفقه الاکبر، ص ۳۹.
- ۵۹- کمال بن همام، السامرہ فی شرح المسابره، ۱۶۲-۱۶۸.
- ۶۰- قلقشندی، مآثر الاناقة فی معالم الخلافة، ۳۷/۱.
- ۶۱- روض الطالبین، نووی به نقل دکتر رأفت عثمان در کتاب رئاسة الدولة، ص ۱۳۵.
- ۶۲- شمس الدین محمد بن ابی العباس رمیلی، نهاية المحتاج الی شرح المنهاج، ۳۸۹/۷.
- ۶۳- البحر الزخار، مطبعة السنة المحمدیه، ۳۷۹/۵.
- ۶۴- سنن بیهقی، حیدرآباد دکن، ۱۴۵/۸-۱۴۴.
- ۶۵- تاریخ طبری، ۳۴۵/۶.
- ۶۶- امام الحرمین، الارشاد، طبع سعادت مصر، ص ۴۲۵.
- ۶۷- البحر الزخار، ۳۸۴/۵.
- ۶۸- بغدادی، اصول الدین، ص ۲۷۴ و البحر الزخار، ۳۸۶/۵.
- ۶۹- صحیح مسلم به شرح نووی، المطبعة المصریه، ۲۳۳-۲۳۴/۱۲.
- ۷۰- همان، ۲۳۰/۱۲.
- ۷۱- سنن ابن ماجه، ۲۰۴/۲ و سنن بیهقی ۱۴۴/۸ و المحلي ۳۶۰/۹.
- ۷۲- صحیح مسلم، ۲۴۲/۱۲، سنن بیهقی، مطبعة دار المعارف العثمانیه حیدرآباد، ۱۴۴/۸، مستدرک حاکم ۱۵۶/۲.
- ۷۳- صحیح مسلم ۲۴۱/۱۲، و نیز: نهج البلاغه، نامه ۷.
- ۷۴- آل عمران / ۱۳.
- ۷۵- المؤمنون / ۵۲.
- ۷۶- نهج البلاغه، نامه ۷.
- ۷۷- سنن بیهقی، ۱۴۵/۸.
- ۷۸- عیون اخبار الرضا، ۱۰۱/۲، باب ۳۴، حدیث ۱، علل الشرائع ۲۵۴/۱، باب ۱۸۲، حدیث ۹.
- ۷- این خلاصه مطلبی است که علامه عسکری در معالم المدرستین (۱۵۵/۱) از «الامتناع و المؤمنیه» مقریزی (ص ۲۷۴-۲۹۱) نقل می کند. ابن هشام نیز آن را در سیره (۳۳۰/۳) روایت کرده است.
- ۸- سیره ابن هشام، ۳۳۰/۳.
- ۹- مسند احمد بن حنبل، ۵۱/۴.
- ۱۰- همان، ۲۹۲/۳.
- ۱۱- سیره ابن هشام، ۸۵/۸۱/۲.
- ۱۲- صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب بیعت، ج ۵.
- ۱۳- صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب بیعت الصغیر.
- ۱۴- صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب السمع والطاعة للامام، جلد ۳.
- ۱۵- مسند احمد بن حنبل، ۴۰۰/۱.
- ۱۶- کنز العمال، ۶۷/۶.
- ۱۷- بقره / ۲۵۶.
- ۱۸- بقره / ۱۸.
- ۱۹- اعراف / ۱۷۲.
- ۲۰- آیه الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه ۵۲۷-۵۲۵/۱.
- ۲۱- عیون اخبار الرضا، ۶۲/۲، باب ۳۱ حدیث ۲۵۴.
- ۲۲- نهج البلاغه صحیح صالح، ص ۱۳۶ خطبه ۹۲.
- ۲۳- همان، ص ۳۶۷، کتاب ۶.
- ۲۴- طبری، ۳۰۷۷/۶ و ۳۰۶۷ و ابن اثیر، ۱۹۳/۳.
- ۲۵- ماوردی، الاحکام السلطانیه، طبع مصطفی بابی، ۱۳۸۶ هـ، ص ۷.
- ۲۶- قاضی عبدالجبار بن احمد المعنی فی ابواب التوحید و العدل جزء متمم بیستم، القسم الاول فی الامام، طبع ۱۹۶۶، ص ۳۰۳.
- ۲۷- تفسیر القرطبی، ۱۶۸/۱-۱۶۹، (چاپ سوم).
- ۲۸- منهاج السنة النبویه، ۱۴۱/۱، (چاپ سال ۱۳۲۱).
- ۲۹- محمد رأفت عثمان، رئاسة الدولة فی فقه الاسلام، ص ۲۶۵ به نقل از: اصول الدین بغدادی، ص ۲۸۱.
- ۳۰- شرح المواقف، ۲۶۵/۳.
- ۳۱- الاحکام السلطانیه، طبع مصطفی حلبی، ص ۷-۶.
- ۳۲- ابن حزم، الفصل فی الملل والنحل، ۱۳۲۱، ۱۶۷/۴.
- ۳۳- شرح جلال الدین محلی بر منهاج الطالبین نووی، مطبعة علی صبیح، جزء چهارم، ص ۱۷۳.
- ۳۴- همان.
- ۳۵- اصول الدین بغدادی، ص ۳۸۱، به نقل از: رئاسة الدولة.
- ۳۶- الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، مطبعة سعادت، مصر، ص ۴۲۴.
- ۳۷- تفسیر قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۲۶۹/۱.
- ۳۸- عبدالقاهر بغدادی، اصول الدین، ص ۲۸۰-۲۸۱، به نقل از: رئاسة الدولة، ص ۲۶۶.
- ۳۹- بزودی، اصول الدین، ص ۱۸۹، به نقل از رئاسة الدولة، ص ۲۶۶.
- ۴۰- امام نووی، الروضة، به نقل از: رئاسة الدولة، ص ۲۶۷.



- ۷۹- اصول کافی، ۱/۱۷۸، حدیث ۱.  
 ۸۰- بحار الانوار، ۲۵/۱۰۶.  
 ۸۱- العقائد النسفیة، ص ۱۳۸.  
 ۸۲- الفقه الاکبر، چاپ اول، ص ۳۹.  
 ۸۳- البحر الزخار، ۳۸۶/۵.  
 ۸۴- الاحکام السلطانیة، ۱۳۸۶ هـ، مصر، مطبعة مصطفی سباعی، ص ۹.  
 ۸۵- ابویعلی، الاحکام السلطانیة، ۱۳۹۴ هـ، چاپ اندونزی.  
 ۸۶- سیدصدیق حسن، الروضة التندیة فی شرح الدرر البهیة، مطبعة امیریة، مصر، ص ۴۱۳.  
 ۸۷- بحار الانوار، ۲۵/۲۶۶.  
 ۸۸- همان، ۲۸/۲۶۷.  
 ۸۹- الخصال ۱/۴۲.  
 ۹۰- اصول کافی، ۱/۴۰۴ و ۴۰۵.  
 ۹۱- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۴۸، خطبه ۱۷۳.  
 ۹۲- همان، ص ۳۶۶، نامه ۶.  
 ۹۳- نصرین مزاحم، وقعه صفین، ص ۲۹۰.  
 ۹۴- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۶۷.  
 ۹۵- تاریخ طبری، ۶/۳۰۷۵.  
 ۹۶- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۶۷، نامه ۶.  
 ۹۷- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۴/۱۷۱.  
 ۹۸- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۰۹.  
 ۹۹- ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ۱/۴۷۱.  
 ۱۰۰- تاریخ طبری، ۶/۳۰۷۵.  
 ۱۰۱- ارشاد مفید، ۵/۱۸.

